



کاهل و بیکار

حمیدرضا محمدی دمساز - اسدآبادهمدان

ای صبح دل انگیز که داری خبر از یار
 ز آن یار دوعالم که بود محرم اسرار
 الحق که نسیم خوش تومی کندم مست
 عاشق بکند فهم نه هر غافل و اغیار
 این حال خوش عشق که دارم من عاشق
 در صبح دهد دست و همین گفتن اشعار
 خوشبخت کسی هست که غافل منشیند
 تظاهر نخسبد، نشود کاهل و بیکار
 بیچاره بود آن که ازین راز بود دور
 این راز سعادت که بود پرز خریدار
 می باش سحر خیز تو ای عاشق و بشنو
 دوری کن از این چهره غم دیده و غمبار
 لبخند زنان شاد بروسوی محبت
 دوری بکن از حبله و جنگیدن و آزار
 دمساز که خود عاشق و دل داده عشق است
 با عشق زهر غصه جدا هست و سبکبار

گوشه ابرو!

محمد فرخ طلب فومن

از کتاب طره‌های باد (نشر انیما)
 به صد اشاره به تو راه را نشان داده
 هزار گوشه ی ابرو به تو تکان داده
 بیوس کنج لبش را حریف از خود توست
 به راه‌های فراوان به تو زمان داده
 زبان گذار درون دهان حضرت یار
 خدا به حکمت نابش به هر که نان داده
 برای آنکه نگهدار مهر هم باشیم
 درون سینه خدا قلب مهربان داده
 جوان و پیر ندارد هر آنکه دل داده
 به اختیار خودش پای یار جان داده
 اگر برهنه شده زخم بر تنش مزینم
 درخت هر چه که دارد به این و آن داده
 دلت چو قبله نما هست و هر جهت باشی
 مسیر خانه ی دلدار را نشان داده

چهار رباعی از: یونس نوری اولشی

(۱)

یکشب خبر تو را به ما آوردند
 با زمزمه ی خدا خدا آوردند
 دیدم که چگونه آه! مظلومانه
 تابوت تو را ز کربلا آوردند

(۲)

آن کیست که با یاد تو هم رنگ شود
 همچون تو به جنگ اهل نیرنگ شود
 از داغ تو دشت کربلا در شب و روز
 قسمت شده تا همیشه دلتنگ شود

(۳)

ای لاله ببین فقط تو را می بویم
 در دشت و دمن فقط تو را می جویم
 ای یوسف کربلا! شهید ره عشق!!
 تا روز قیامت از تو من می گویم

(۴)

کس با دل من سمت تو همراه نشد
 کس با خبر از ماتم جانگناه نشد
 افسوس! طبیب درد من تا امروز
 زین درد دلم هنوز آگاه نشد

حال و هوای زمستانی

پرویز جاویدان

دیشب چه حال و هوای عجیبی بود
 تمام درختان شهر
 بوی دستان تو را می دادند
 -دیشب-
 و نوازش باد چنان
 سمفونی غمگین نبودنت را می نواخت،
 در آخرین قرار و
 پیاده روهای خلوت
 با صدای گنجشکانی که نامت را
 بر روی درختها
 جا گذاشته بودند
 خوابهای پریشانم را
 به صبح پیوند بزن
 و خورشید را به خانه ی ما دعوت کن
 که مدتی ست حال و هوای ما
 زمستانی ست.

مکعب

دانیال رحمانیان

خدا زمین را گرد افزید
 تا هیچ ادمی گوشه گیر نباشد
 من اما
 زمینگیرمکعبی شده ام
 که هر روز
 گوشه ای از آن را گریه می کنم

سرماخورد

دو بیتهایی از: محمد رضا زارعی صدر آبادی - فسا

(۱) چرا؟

نگاهت گرم و مرطوب و بهاریست
 زلال مهربانی در تو جاریست
 از آن آرامش دریای چشمت
 چرا سهم دل من بیقرار است؟

(۲) محبت

درونم شیون صد نی لبک بود
 دلم آشفته از جور فلک بود
 تو که چشمت محبت می شناسد
 نگو دست فلانی بی نمک بود

(۳) خزان

خزان آمد گلی پژمرده دارم
 تنی لرزان دلی افسرده دارم
 زبس که سردی از یاران چشیدم
 دو بیتهای سرماخورد دارم!

خریدار

امین ممیزی

مژدهای دل که به عشق تو خریدار آمد
 ساحری خیره تر از اشک به بازار آمد
 رونق اشک در آن جام بلورین نگاه
 سرخوشم از لب لعلی که گرفتار آمد
 من هوای قدم پاک چکاوک دارم
 گوئیا هجر تو بیمار و دل آزار آمد
 آرزو کرده ام امشب که بسوزم صدبار
 یار من ساز موافق زده با تار آمد
 امشب این زلف گره کرده پرچهره نیک
 حال این مست پسندید و وفادار آمد

